

# بررسی اهداف تاریخ‌نگاری و نحوه مشروعیت‌بخشی مورخان در دیباچه‌های تواریخ سلسله‌ای و مذهبی از دوره شاه عباس اول تا پایان حکومت صفویان

## حسین قاسمی

کارشناس ارشد تاریخ اسناد و مدارک آرشیوی-دانشگاه تهران

## سیمارحمانی فر

دانشجوی دکتری ادبیات فارسی - دانشگاه تهران

### چکیده

یکی از اجزای مهم نسخ خطی تاریخی، دیباچه‌های آن‌ها است که می‌توان با بررسی آن، به اطلاعات ارزشمندی درباره‌ی مورخ، نوع نگاه او به حوادث تاریخی، و چگونگی نگرش اهل فن به تاریخ و فلسفه و چیستی آن دست یافت. از آن جا که از دوران شاه‌عباس اول تا پایان دوره‌ی صفویه، متون تاریخی قابل‌توجهی باقی مانده است، با بررسی دیباچه‌های نسخ خطی این دوره-که با تحولات چشمگیری از لحاظ تاریخی، فرهنگی و سیاسی همراه بوده- می‌توان به درک عمیق‌تری از نگاه مورخین به تاریخ و هدف تاریخ‌نگاری در یک دوره تاریخ‌ساز نائل شد. هدف پژوهش حاضر، استخراج و مقایسه اطلاعاتی از دیباچه این نسخ، در خصوص نوع نگاه مورخین تواریخ سلسله‌ای و مذهبی به تاریخ و فلسفه آن، و چگونگی مشروعیت‌بخشی آنان به پادشاهان و زمامداران زمانه است. از این طریق، می‌توان چشم‌اندازی از اوضاع و شرایط فرهنگی حاکم بر فن تاریخ‌نگاری ارائه نمود؛ و پاسخی برای این سؤال یافت که فرمانروایان زمانه و مؤلفین کتب تاریخی، هر یک چه هدفی از سفارش و نگارش یک اثر تاریخی داشته‌اند؟ و این اهداف در کتب تاریخی سلسله‌ای و مذهبی چه اشتراکات و تفاوت‌هایی دارد و چرا؟

**واژگان کلیدی:** دیباچه، نسخه‌های خطی تاریخی، تواریخ سلسله‌ای، تواریخ عمومی، دوره صفویه

**مقدمه**

برای نگارش تاریخ یک منطقه یا یک رویداد خاص، منابع متعددی می‌توانند یاری‌رسان مورخ باشند. این مسئله به این امر بستگی دارد که با توجه به موضوع پژوهش، کدام دسته از منابع، چه از لحاظ کیفی و چه از لحاظ کمی بیشتر به کار ما بیایند. در پژوهش‌های تاریخی می‌توان از منابع گوناگونی استفاده نمود. یکی از عمده‌ترین منابع، نسخ خطی تاریخی برجای‌مانده از گذشته است که مقامی منحصر به فرد دارد. البته نباید بررسی و استفاده‌ی از این نسخ، محدود به استفاده‌ی متداول آن یعنی اکتفا به دنبال نمودن خط سیر یک حادثه‌ی بخصوص و یافتن آن در این نسخ بشود؛ بلکه ضروری است از منظری نو به این نسخه‌ها بنگریم. استفاده از روش‌های مقایسه‌ای می‌تواند برای رسیدن به این مهم، یاری‌گر ما باشد.

نخستین بخش نسخه‌های خطی تاریخی، دیباچه‌ها هستند. از آن‌ها می‌توان به اطلاعاتی بااهمیت درباره نویسنده و زمانه‌ی او دست یافت. علی‌رغم اینکه در اکثر متون تاریخی، دیباچه‌ها موجودند، کمتر به آن‌ها توجه شده است و بیشتر از منظر ادبی، مورد توجه قرار گرفته‌اند و به اطلاعات تاریخی موجود در آن‌ها توجه چندانی نشده است. در دوران شاه‌عباس اول تا پایان دوره‌ی حکومت صفوی، نسخ خطی تاریخی فراوانی خلق شد که به نظر می‌رسد با بررسی دیباچه‌های آن‌ها بتوان به اطلاعاتی دست یافت که در فهم بهتر این متون، مؤثر باشد. در این دوران علاوه بر استنساخ آثار گذشتگان، آثار تاریخ‌نگاران‌ی فراوانی نیز خلق می‌شود. در این نوشته سعی بر آن است که با توجه به دیباچه‌های نسخ خطی تواریخ سلسله‌ای و مذهبی این دوره، نگاه مورخان این دو دسته از کتب تاریخی به تاریخ و فلسفه و هدف آن، و چگونگی مشروعیت‌بخشی مورخان به پادشاه و حکومت زمانه‌اشان، مورد بررسی و واکاوی قرار گیرد.

**۱- ریشه‌شناسی واژه دیباچه**

آن‌گونه که از فرهنگ‌های لغت به دست می‌آید، دیباچه از ریشه‌ی پهلوی دیپ/ دیپاته به معنی زبانه کشیدن، پرتو افکندن و درخشیدن است و واژه‌ی دیباچه نیز برگرفته از دوب سومری به معنی لوحه و خط است. (ضیایی، ۱۳۷۶: ۵۵۹) در ادبیات فارسی دیباچه در لغت و اصطلاح نیز تعاریف بسیاری دارد. لغت‌نامه‌ی دهخدا و فرهنگ معین دیباچه را متشکل از دیا + چه (پسونند تصغیر) دانسته‌اند؛ اما آن را تصرفی در دیباچه‌ی معرب نیز می‌دانند. (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل دیباچه)، (معین، ۱۳۸۱: ذیل دیباچه) معانی دیگر که ذیل دیباچه آمده، عبارت است از: پوست، رخ، روی و

رخسار. (همان‌جا) برخی محققان نوشته‌اند که آن مأخوذ است از دیباج که معرب دیباه است؛ به مناسبت زینت و رونق، و حرف «ها»ی مختفی در آخر لفظ دیباجه برای نسبت و مشابهت است. (محمدپادشاه: ۱۲۹) پس در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت دیباجه از دیبای فارسی گرفته شده و با دخل و تصرف و تبدیلی که از «ج» به «چ» صورت گرفته، تازیان دیبا را دیباج کرده و تازی مدور به آخر آن افزوده و بر سیما و چهره اطلاق کرده‌اند. (گنابادی، ۱۳۴۸: ۱۱۲۱ تا ۱۱۲۵) بنابراین پذیرفتنی‌تر معنا برای این واژه این است که لفظی عربی است به معنی چهره و روی و رخساره. از آن‌جا که خطبه‌ی کتاب به منزله‌ی چهره کتاب است و معرف محتوای آن، خطبه‌ی کتاب را مجازاً دیباجه گفته‌اند.

به نظر می‌رسد معنای واژه دیباجه، توسعا به آرایش و نقش و نگار خطبه‌ی کتب نیز اطلاق شده است. در فارسی از آن روی که زینت کتاب، بیش از هر چیز در مقدمه‌ی آن نمود می‌یافته است، آن را دیباجه گفته‌اند. دیباجه را به معنای سردفتر، عنوان، مقدمه کتاب، مقدمه، مدخل، سرآغاز و آنچه در آغاز کتاب یا نطقی برای تفهیم موضوع نویسند و یا گویند، نیز آورده‌اند. (دهخدا، ذیل دیباجه) در این جا باید به این سؤال پاسخ داد که آیا مقدمه همان دیباجه است و یا به‌همراه دیباجه است؛ آیا قسمتی جدا از آن است و می‌توان دیباجه و متن اصلی را به صورتی مجزا مورد بررسی قرار داد؟ گنابادی معتقد است که مقدمه‌ی کتاب جدای از دیباجه‌ی آن است. (گنابادی، ۱۳۴۸: ۱۱۲۱ - ۱۱۲۵) با توجه به محتویات دیباجه و آنچه در مقدمه‌ی کتب می‌آید، به نظر می‌رسد این سخن چندان بیراه نباشد. در دیباجه، پس از آوردن تحمیدیه و مدح پیامبران و ائمه<sup>(ع)</sup>، مؤلف از مقاصد و علل تألیف سخن می‌گفت؛ اما مقدمه صرفاً قسمتی برای وارد شدن به متن اصلی کتاب بود.

## ۲- قدیمی‌ترین کتاب دیباجه‌دار

در باب قدیمی‌ترین کتابی که دیباجه داشته است، نمی‌توان به آسانی سخن گفت؛ همان اندازه که سخن گفتن از قدیمی‌ترین کتاب، کاری دشوار است؛ اما چیزی که مسلم به نظر می‌رسد، این است که دیباجه‌ها با سبک و سیاقی که ما از آن‌ها سراغ داریم، از زمانی شکل گرفتند که کتاب‌ها دارای حجم بیشتر و موضوعاتی گوناگون‌تر شدند. این احتمال را می‌توان داد که هنگامی که تعداد کتب رو به فزونی گرفت، برای تقسیم‌بندی آن‌ها در قفسه‌ی کتابخانه‌های قدیم، به دیباجه‌نگاری نیاز بود؛ بنابراین هنگامی دیباجه‌ها دارای اهمیت کاربردی شدند که تعداد و حجم کتاب‌ها رو به

فزونی گرفت؛ زیرا دیباچه‌ها در صفحات معدود و در زمانی اندک، اطلاعاتی مختصر از کتاب و نویسنده و دیگر موارد لازم را در اختیار خواننده قرار می‌داد.

### ۳- اهمیت دیباچه‌ها

دیباچه‌ها از جنبه‌های گوناگونی دارای اهمیت هستند: ادبی، کتابشناسانه، نسخه‌شناسانه، تاریخی.

**جنبه‌های ادبی:** آنچه به وضوح از دیباچه‌ها و مقایسه‌ی آن با دیگر قسمت‌های کتاب برمی‌آید، این است که دیباچه از لحاظ ادبی، نمایانگر سبک و شیوه‌ی نگارش نویسنده‌ی کتاب بوده و گاه به تنهایی، ارزش ادبی داشته است. از آنجایی که مؤلف سعی می‌کرد تا دیباچه را زیبا و آهنگین بنگارد و به قول ادبا، معنا را فدای لفظ کند، معمولا دیباچه‌ها به صورتی متکلف و مصنوع از آب در می‌آمدند. غالبا در گذشته مهم‌ترین دلیل مورد توجه قرار گرفتن دیباچه‌ها، جنبه‌های ادبی آن بوده است. دیباچه‌های سه‌گانه ظهوری ترشیزی بر سه کتاب وی به نام‌های *نورس*، *گلزار ابراهیم*، و *خوان خلیل* نیز از نمونه‌های دیباچه‌های ادبی متأخر هستند. (همان‌جا)

**جنبه‌های کتابشناسانه:** از لحاظ کتابشناسی، دیباچه‌ها از این حیث قابل اهمیت هستند که در آن‌ها، نام نویسنده‌ی کتاب، کسی که کتاب به سفارش یا خواهش او نوشته شده است، فهرست کتاب و مجملی از محتوای کتاب آمده است؛ به‌خصوص اگر کتاب موردنظر را شخصی نوشته باشد که در دیگر کتب معاصر و یا در تذکره‌ها، نامی از او برده نشده باشد.

**جنبه‌های نسخه‌شناسانه:** دیباچه‌ها از نظر نسخه‌شناسی نیز قابل اهمیت هستند. دیباچه‌ها معمولا چند صفحه‌ی اول نسخ خطی را به خود اختصاص می‌دهند؛ بنابراین کاتبان سعی می‌کردند تا آن جایی که می‌توانند دیباچه را زیباتر از قسمت‌های دیگر کتاب، کتابت کنند. علاوه بر این، معمولا هر کاتبی که دست به استنساخ اثری می‌زد، صفحات اول نسخه‌اش، خوش‌خط‌تر از بقیه‌ی کتاب، از آب درمی‌آمد. این مسئله، علل مختلفی می‌توانست داشته باشد: شاید هر قدر از کتابت می‌گذشت، کاتب خسته‌تر می‌شد و این باعث بدخط شدن تدریجی اثر می‌گردید؛ یا شاید کاتب قصد زیباتر بودن صفحات آغازین اثر را داشته است؛ تا علاقمندان با گشودن آن، رغبت بیشتری برای خواندن پیدا کنند.

**جنبه‌های تاریخی:** کسب اطلاعات تاریخی از دیباچه‌ها آن هم به معنایی گسترده، امری است که تا کنون چندان بهایی به آن داده نشده است. تنها اطلاعاتی که از دیباچه‌ها در همان نگرش ادیبانه

هم مورد توجه بوده، آگاهی یافتن از نام مؤلف و کتاب است؛ اما به نظر می‌رسد که کارایی دیباچه‌ها به همین جنبه‌های ادبی و زیبایی‌شناسانه‌ی آن محدود نشود. دیباچه‌ها دارای اطلاعاتی هستند که از لحاظ تاریخ‌نگارانه، مهم ارزیابی می‌شوند:

-اوضاع و احوال مؤلف (مورخ) و زمانه او

-دلایل نگارش کتاب و انگیزه‌های ثبت تاریخ از سوی مؤلف و مشوقین و حامیان او

-اطلاعاتی تاریخی در خصوص حامیان مورخ برای نگارش کتاب

-طرز نگرش مورخ به تاریخ و چیستی آن

که از تحلیل تمامی این موارد، می‌توان به چشم‌اندازی از اوضاع فرهنگی دوره نگارش کتاب پی برد.

#### ۴- اجزای دیباچه‌ها

دیباچه‌ها دارای اجزایی بودند. نمی‌توان مشخص کرد که این اجزا، کی و چگونه به ابتدای متون راه یافته‌اند؛ اما با توجه به تغییر و تحولات اجتماعی و سیاسی، می‌توان به چگونگی برخی از دگرگونی‌های آن‌ها پی برد.

محدوده‌ی دیباچه‌ها در یک عبارت کوتاه، این است: از بسمله کتاب تا شروع متن اصلی. دیباچه‌ها معمولاً با یک خطبه شامل حمد و ستایش خداوند و مدح پیامبر<sup>(ص)</sup> و صحابه و در متون شیعی از جمله متون عصر صفوی- که مورد بحث این پژوهش نیز خواهد بود- با ستایش امام علی<sup>(ع)</sup> و ائمه<sup>(س)</sup> ادامه می‌یافت. پس از آن با عباراتی همچون «و اما بعد» به متن اصلی می‌رسیدند. لفظ «اما بعد» مخفف «اما بعدالحمد و الصلوه» بود. به «اما بعد» فصل الخطاب نیز می‌گفتند. پس از آن، مؤلف، نام خود را ذکر می‌کرد و به معرفی خود و کتابش می‌پرداخت. درباره‌ی خود، به گذشته- اش، طفولیت، جوانی و اتفاقی که باعث شد تا دست به تألیف کتاب بزند، اشاره می‌کرد و درباره‌ی کتاب نیز از موضوع آن، ضرورت نگارشش و نیز بخش‌های مختلف آن سخن به میان می‌آورد. در پایان دیباچه نیز معمولاً، فهرست مطالب کتاب را می‌آورد.

گاه در کتب گذشتگان که عمدتاً درباره‌ی فنون و علوم نگاشته شده‌اند، به ویژگی‌ها و اجزای دیباچه‌ها اشاره شده است. هشت ویژگی (بخش) دیباچه در *دره‌التاج* که به رئوس ثمانیه معروفند، چنین آمده است: ۱) غرض علم و علت غایی آن ۲) سود آن علم ۳) سمت علم ۴) بحث درباره‌ی مؤلف، مصنف و مدوّن کتاب ۵) بحث درباره‌ی جایگاه آن علم در میان یقینات یا ظنّیات و مانند آن‌ها ۶) رتبه‌ی آن علم در میان علوم ۷) نشان‌دادن بخش‌های آن علم ۸) روش‌های آموزش آن

علم. (مسعود شیرازی، ۱۳۸۵: ۱۷۲ و ۱۷۳) که به نظر می‌رسد بیشتر درباره‌ی متون علمی مصداق داشته باشد و حساب این ویژگی‌ها از کتب تاریخی - که مورد بحث ماست - جدا باشد. این مبحث تقسیم‌بندی دیباچه‌ها، به صورت کمی مفصل‌تر در *کشاف اصطلاحات الفنون* نیز آمده است. (الفاروقی التهانوی، ۱۸۶۲: ص ۱۰ و ۱۱)

کوئین در پژوهش خود، عناصر قراردادی به‌کاررفته در شش اثر مورد بررسی‌اش را چنین بیان می‌کند: یک مقدمه‌ی مذهبی، اطلاعاتی درباره‌ی نویسنده و اطلاعاتی درباره‌ی خود اثر. هرکدام از این سه بخش اصلی، خود، قابل تفکیک به موضوعات دیگری هستند. (کوئین، ۱۳۸۷: ۳۲)

اجزای دیباچه‌ها را در یک تقسیم‌بندی، می‌توان چنین معرفی کرد:

۱) **مطلع مذهبی یا تحمیدیه:** که در آن به حمد و ثنای خداوند و نیز به مدح پیامبران و ائمه‌ی اطهار<sup>(ع)</sup> پرداخته می‌شود. حمد خداوند معمولاً با واژه‌های گوناگون و جملات طولانی همراه بود. البته مدح امام‌علی و دیگر امامان شیعه، جزئی از مطلع مذهبی دیباچه‌ها بود که پس از روی کار آمدن صفویان و تحت تأثیر سیاست‌های آنان، وارد دیباچه‌ها شد. مدح امام‌علی<sup>(ع)</sup> جزء ثابتی در مطلع‌های مذهبی بود؛ اما مدح سایر امامان، معمولاً در دیباچه‌ها لحاظ نمی‌شد.

۲) **ذکر فصل الخطاب (اما بعد، من بعد):** البته این عبارت همیشه هم وجود نداشت. هدف از آوردن این عبارت، بیشتر وارد شدن به مبحث اصلی دیباچه و پایان دادن به حمد و ستایش آغازین دیباچه بود.

۳) **طرح بحثی درباره فلسفه سیاسی حکمرانی، مبنی بر تدبیر الهی در تعیین پادشاه و ضرورت وجود پادشاه:** مورخ در این قسمت، علاوه بر اینکه فلسفه‌ی سیاسی خود را ابراز می‌کرد، به نوعی به پادشاهان و امرای زمانه‌اش که معمولاً کتاب برای خوشایند او - نه لزوماً به نام او - نگاشته می‌شد، مشروعیت می‌داد. این قسمت در کتب تاریخی، پررنگ‌تر و مفصل‌تر است.

۴) **معرفی نویسنده و سوابق خدماتی او:** در این قسمت، نویسنده به معرفی نسبتاً مبسوط خود می‌پرداخت. از گذشته‌اش، و مشاغلی که داشته، بحث به میان می‌آورد. برخی مواقع نیز مؤلف، این بخش را مغفول می‌گذارد و مستقیماً به سراغ توضیحاتی در باب خود کتاب می‌رود.

۵) ذکر توضیحاتی درباره‌ی کتاب و هدف نگارش: مورخان، هدف خود از نگارش کتابشان را معمولاً با ذکر یک مقدمه‌چینی کوتاه می‌آوردند و سپس ضرورت نگارش کتاب را عنوان می‌کردند.

۶) فهرست و فصل‌بندی مطالب: این قسمت معمولاً در دیباچه‌ی اکثر کتب وجود داشت. البته می‌توانست مختصر و یا کامل‌تر ارائه شود که این امر بستگی به حجم کتاب داشت. برای نام‌گذاری فصول از نام‌های مختلف استفاده می‌شد.

#### ۵- دیباچه‌ها در متون تاریخی

کارکرد و اجزای دیباچه‌ها در متون تاریخی تا حدودی مانند دیگر انواع متون است؛ اما برخی تفاوت‌های اساسی نیز با آن‌ها دارد. بسیاری از پژوهشگران به سبب نثر متکلف دیباچه‌ها در متون تاریخی و توصیفات اغراق‌آمیز نویسندگان از امیر یا حاکمی که کتاب در دوره‌ی او نوشته می‌شد یا به وی اهدا می‌شد، چندان وقعی به آن نمی‌نهادند. در بررسی دیباچه‌های عصر صفوی، پژوهش شعله کوئین درباره‌ی اینکه به دیباچه‌ها در متون تاریخی، می‌توان فراتر از یک قطعه‌ی ادبی نگریست، نکات جالبی وجود دارد که پیش از این چندان محل اعتنا نبود. وی از وجود نوعی قاعده‌ی ساختاری و گرت‌برداری مورخان از آثار پیشین، سخن می‌گوید؛ البته به نظر کوئین، این امر به معنای رونویسی محض نبود و به نوعی، الگو قرار دادن متون قبلی برای نگاشتن دیباچه‌ها، به شمار می‌رفت. (همان‌جا) علاوه بر این، بخش‌هایی چون مطرح نمودن فلسفه‌ی تاریخ و بحث از علائق تاریخی از جمله مسائلی هستند که تنها در دیباچه‌های متون تاریخی به چشم می‌خورند.

#### ۵-۱ دیباچه‌ها در تواریخ سلسله‌ای

موضوع تواریخ سلسله‌ای، پرداختن به یک سلسله‌ی تاریخی خاص است. قبل از حکومت صفویان، دایره‌ی کمی تواریخ سلسله‌ای، چندان گسترده نیست. بیشترین تواریخ سلسله‌ای در این دوره نیز، متعلق به دوره‌ی شاه عباس اول است. شاه‌عباس اول، پایان‌دهنده‌ی هرج و مرج و از میان‌برنده‌ی اقتدار حاکمان محلی و سران قزلباش بود. با رسیدنش به سلطنت، دوره‌ای از تمرکزگرایی که تقریباً با مرگ شاه‌تهماسب از میان رفته بود، دوباره در ایران حاکم شد؛ بنابراین به نگارش درآمدن تواریخی که به سلسله‌ی صفویان و نیاکان و اعضای آن پردازد، امری طبیعی بود. با این تمرکز سیاسی، حتی مورخان دور از دربار، هنگامی که اثری در خصوص محل زندگی

خود(تواریخ محلی)می‌نگاشتند، در رابطه با حکومت صفویان بود. در این دوران با آرامش در مرزهای غربی و شرقی، احساسات ملی، شدت و عمق بیشتری یافت و این می‌تواند دلیل خوبی بر استمرار رونق هرچند نسبی نگارش تواریخ سلسله‌ای باشد.

**جدول شماره یک: نسخ خطی تواریخ سلسله‌ای از دوره شاه‌عباس یکم تا پایان صفویان**

ردیف	نام مؤلف	نام کتاب	دوره کتاب از نظر زمانی	تاریخ تألیف
۱	قاضی میراحمد قمی	خلاصه‌التواریخ	در تاریخ صفویان، سال به سال	۹۹۹ق
۲	سیاقتی نظام	فتوحات همایون	۱۲سال اول سلطنت شاه‌عباس	۱۰۰۷ق
۳	افوشتهای نظری	نقاوالآثار	اواخر حکومت شاه‌نهماسب تا ۱۱سال اول حکومت شاه‌عباس یکم	۱۰۰۷ق
۴	محمدامین یزدی	تجلیات عباسیه	روزگار شاه‌عباس	روزگار شاه‌عباس
۵	؟	تاریخ قزلباشیان	نزدیکی زمان شاه‌عباس و اوایل سلطنت او	حدود ۱۰۰۷ تا ۱۰۱۳
۶	جلال‌الدین محمد منجم یزدی(ملاجلال)	روزنامه‌ی ملاجلال یا تاریخ عباسی	از تولد شاه‌عباس تا ۱۰۲۰	سده‌ی ۱۱
۷	محمدطاهر بسطامی	فتوحات فریدونیه	تاریخ جنگهای فریدونخان غلام چرکس شاه‌عباس یکم	۱۰۲۲ق
۸	؟	تاریخ فارسی	دوره‌ی صفویه	۱۰۰۰ تا ۱۰۳۰
۹	اسکندربیگ منشی	عالم‌آرای عباسی	از نیاکان صفویان تا ۱۰۳۸ق	۱۰۲۵ تا ۱۰۳۸ق
۱۰	فضلی اصفهانی	افضالاتواریخ	از شیخصافی تا شاه‌عباس یکم	۱۰۲۹ تا ۱۰۳۳
۱۱	جناب‌ذی حسینی	روضه‌الصفویه	از آغاز صفویان تا شاهصافی	۱۰۲۳ تا ۱۰۳۶ق
۱۲	اسکندربیگ منشی	ذیل عالم‌آرای عباسی	۵سال اول سلطنت شاهصافی	۱۰۴۳ق
۱۳	محمدمعصوم خواجگی اصفهانی	خلاصه‌السیر	احوال شاهصافی	۱۰۴۸ق
۱۴	حسینی تفرشی سوانح نگار	تاریخ شاهصافی	از پادشاهی شاهصافی تا ۱۰۴۱ یا ۱۰۵۲ق	سده‌ی ۱۱
۱۵	محمدطاهر وحیدقزوینی	عباسنامه	۲۲سال سلطنت شاه‌عباس دوم	سده‌ی ۱۱
۱۶	جلال‌الدین منجم بن ملاکمال	تاریخ عباسی	در تاریخ شاه‌عباس دوم	سده‌ی ۱۱
۱۷	ولیعقی خان شاملو	قصصالخانانی	از نیاکان صفویه تا ۱۰۸۵	سده‌ی ۱۱
۱۸	ابدال زاهدی	سلسله‌النسب صفویه	احوال شیخ صفی	روزگار شاهسلیمان
۱۹	ابوطالب فندرسکی	تحفه‌العالم	۲سال اول شاهسلطان حسین	۱۱۰۷ق
۲۰	محمدابراهیم نصیری	دستور شهریاران	۵ سال نخست سلطنت شاهسلطان حسین	۱۱۱۲ق



جدول شماره دو: اجزای دیباچه‌های تواریخ سلسله‌ای از دوره شاه‌عباس یکم تا پایان صفویان

نام متن	متغیر <sup>۱</sup>	بخش ۱: مقدمه مذهبی	اما بعد	متغیر	بخش ۲: خودزندگی نامه‌نویشت	متغیر	بخش ۳: درباره‌ی متن
خلاصه-التواریخ	آیات قرآن	حمد خداوند، ستایش پیامبر، ستایش امام علی، ستایش ائمه	و بعد		نام نویسنده و نام مورخانی که بر او تأثیر گذاشته‌اند	ستایش شاه‌عباس یکم	ذکر دلیل نگارش کتاب، گزارش نسبنامه
نقاوه‌الانکار	آیات قرآن	حمد خداوند، ستایش پیامبر، ستایش امام علی	*	درباره‌ی تاریخ	نام نویسنده، اعمال دوران جوانی، آوردن نام آثار پیشین		واقعه‌ای که باعث نگارش کتاب شد، نام اثر، موضوع کتاب، نمایه
تاریخ عالم - آرای عباسی		حمد خداوند، ستایش پیامبر، ستایش امام علی، ستایش ائمه			اعمال دوران جوانی، ذکر چگونگی تألیف اثر، حامی اثر	توصیف بیشتر	فهرست و نمایه
افضل‌التواریخ		حمد خداوند، ستایش پیامبر، ستایش امام علی			نام نویسنده، علاقه‌اش به مطالعه‌ی تاریخ از دوران طفولیت	ستایش شاه‌عباس یکم - ذکر منابع	موضوع اثر، منابع مورد استفاده، نمایه نام اثر
روضه‌الصفویه	آیات قرآن	حمد خداوند، ستایش پیامبر، ستایش امام علی، ستایش ائمه بخصوص امام زمان عج	*	درباره‌ی حکایات و سخنان حکیمانه	نام نویسنده، علاقه‌اش در گذشته شامل سخنان حکیمانه و شعر	ستایش شاه عباس یکم	علت نگارش، نام اثر
خلاصه‌السیر		حمد و ستایش خداوند، ستایش پیامبر و امام علی و اولادش	و بعد		از شغل و فعالیت هایش		علت نگارش، اصلاحات کتاب به دستور شاه، فهرست مطالب
تاریخ شاه صفی		ستایش خداوند و ستایش پیامبر، ستایش امام علی	اما	فلسفه‌ی تاریخ	نام نویسنده		حامی علایق شاه به تاریخ، نگارش تاریخ شاه صفی توسط تفرشی
عباسنامه		حمد و ستایش	*				علت نگارش، القاب

<sup>۱</sup> منظور از متغیر در این جدول، بخش‌هایی از دیباچه‌ها خواهد بود که بنا به میل مورخ و ضروریات زمانه‌اش اضافه می‌شدند و از اجزای ثابت دیباچه‌ها (نام متن، مقدمه‌ی مذهبی، خود زندگینامه‌نویشت و اطلاعات درباره‌ی خود متن) جدا بودند.

## ۵-۲ دیباچه‌ها در تواریخ مذهبی

شاید نتوان برای تواریخ مذهبی، تعریفی معینی ارائه داد؛ به هر حال در این جا منظور از این تواریخ، آثاری است که به شرح احوالات پیامبران و امامان پرداخته‌اند. تا قبل از روی کار آمدن صفویان، تواریخی که به نگارش احوالات بزرگان دین می‌پرداخت، متأثر بود از جریان عمومی تاریخنگاری که در اختیار مورخان سنی مذهب بود. به عبارت دیگر تا دوره صفویان، کتب عمومی‌ای عمدتاً در محیط‌هایی که در آن‌ها تسنن غلبه داشت، نگارش یافته بود، و مسیر کلی تاریخ اسلامی را شکل داده بود که در آن، زندگی امامان شیعه، در حاشیه مورد بررسی قرار می‌گرفت؛ اما با روی کار آمدن صفویان، بزرگان تشیع در مرکزیت قرار گرفتند. متأسفانه تعداد قابل‌توجهی از نسخ خطی این کتب تاریخی دینی در کتابخانه‌های خارج از کشور نگهداری می‌شود (ترابی، ۱۳۶۶: ۱۵۷۸) و در این پژوهش، دور از بررسی باقی مانده‌اند.

جدول شماره سه: نسخ خطی تواریخ مذهبی از دوره شاه‌عباس یکم تا پایان صفویان

ردیف	مؤلف	نام اثر	موضوع	تاریخ تألیف
۱	فارغ گیلانی	فارغ نامه	داستان افسانه‌های از زندگی امام علی(ع)	۱۰۰۰ق
۲	مجدی	زین‌المجالس	حکایات گذشتگان	۱۰۰۴
۳	قاضی شوشتی	مجالس المومنین	احوال بعضی از مشاهیر شیعه	۱۰۱۰
۴	محمدرضابن محمد مومن امامی خاتون آبادی	جنات‌الخلود	تاریخ کوتاهی از پیامبر(ص) تا بزرگان شیعی	۱۱۲۵
۵	حیدر بن محمد خوانساری	زبده‌التصانیف	زندگانی پیامبر(ص) و امام علی(ع)	سده ۱۱
۶	عبدالمطلب طالقانی	خلاصه‌الغواید	ابومسلم خراسانی	سده ۱۱
۷	محمد فصیح خاکسار	اخبار علیّه در غزوات مرتضویه	امام علی(ع) و جنگ‌هایش	۱۰۵۷ق
۸	محمد خلیل بن حاجی محمد	سفینه‌النجات	در فضایل امام علی(ع) و امامان دیگر	۱۰۸۸
۹	؟	تاریخ اسلام	از امامان(ع) تا صفویان	۱۰۹۵ق
۱۰	؟	منتخبات ضریر خزاعی	حوادث پس از واقعه کربلا	؟
۱۱	محمد باقر مجلسی	حیات‌القلوب	احوال پیامبر(ص) و ائمه(ع)	قرن ۱۱

جدول شماره چهار: اجزای دیباچه‌ها در تواریخ مذهبی از دوره شاه‌عباس یکم تا پایان صفویان

نام متن	متغیر	بخش ۱ مقدمه مذهبی	اما بعد	متغیر	بخش ۲ خودزندگی نام‌نوشت	متغیر	بخش ۳ درباره‌ی متن	متغیر
زین‌المجالس		حمد خداوند و ستایش پیامبر و آل و اولاد و اصحاب او	و بعد		نام نویسنده گذشته‌ی نزدیک		دلیل نگارش، ذکر منابع، فهرست مطالب و نام کتاب	
مجالس‌المؤمنین	آیه‌ی قرآن	ستایش خداوند، پیامبر و امام علی	*				دلیل نگارش، نام کتاب	آرزو و جمله‌ی دعایی
خلاصه‌الفوائد		حمد خداوند، پیامبر و خاندانش	*				دلیل نگارش، نام نویسنده، نام کتاب، فهرست مطالب	
اختیار علیه در غزوات مرتضویه		حمد و ثنای خداوند و ستایش پیامبر و امام علی	و بعد				دلیل نگارش، فهرست مطالب	ستایش شاه
متخبات ضریر خزاعی		حمد خداوند و ستایش پیامبر و و ستایش از شاه					دلیل نگارش	
حیات‌القلوب		حمد خداوند و ستایش پیامبر و آل او	*		نام نویسنده و فعالیت - های جوانی و آوردن نام یکی از آثارش: بحارالانوار		دلیل نگارش، توضیح درباره‌ی ویزگیهای کتاب، فلسفه‌ی نگارش، موضوع کتاب، ستایش شاه‌سلیمان و نام کتاب	

یک بررسی کلی تواریخ دوره‌ی مورد نظر نشان می‌دهد که چگونه نگارش تواریخ سلسله‌ای و مذهبی در ارتباط تنگاتنگ با سیاست‌های عصر صفوی قرار داشت. نوع حکومت آن‌ها یعنی تقویت تمرکزگرایی، موجب نگارش تواریخی همسو با این سیاست چه در محتوا و چه در شکل تاریخ‌نویسی گردید. تواریخ سلسله‌ای و مذهبی که تا پیش از دوران صفویان و به‌خصوص شاه‌عباس یکم، رونق چندانی نداشت، به تعداد فراوانی نگاشته شد.

مورخان عصر شاه‌عباس یکم تا پایان صفویان از یک الگوی خاص در نگارش دیباچه‌هایشان پیروی می‌کردند؛ که مبتنی بر سنت‌های پیشین بود. به نظر می‌رسد که این سنت تا اواسط دوران شاه‌عباس اول، عمدتاً دیباچه‌ی حبیب‌السیر خواندمیر را الگوی خویش قرار داده بود. سپس با ظهور اسکندر بیگ ترکمان، تغییراتی جدید در دیباچه‌های دوره‌ی مورد نظر ایجاد شد؛ برای مثال

اسکندریبگ تصمیم گرفت تا کتابش را ساده بنگارد و این مطلب را در دیباچه‌اش ذکر کرد. این مسئله مورد پسند مورخان پس از اسکندر بیگ واقع شد و آنان هم در دیباچه‌ی آثار خود به این نکته اشاره کردند. البته الگوی کلی دیباچه‌ها کمابیش بدون تغییر فراوان تا دوره‌های بعد نیز ادامه یافت؛ گرچه هر یک از مورخان با توجه به مهارت‌ها، تخصص‌ها و گرایشاتی که داشتند، دست به تغییراتی در این الگو زدند.

### ۵-۳ مشروعیت‌بخشی و اندیشه‌ی سیاسی مورخان در دیباچه‌های تواریخ سلسله‌ای و مذهبی

#### این دوره

مورخان در آثارشان، خواسته یا ناخواسته به حکمرانان زمانه‌ی خود مشروعیت می‌بخشیدند. این امر می‌توانست به دلایل مختلفی صورت بگیرد: اینکه این سلاطین، یک یا چند دشمن - احتمالاً بزرگ - را شکست داده بودند؛ به فتحی بزرگ در نقطه‌ای حساس دست یافته بودند؛ مشوقان و حامیان مورخان بودند و آن‌ها را مورد حمایت‌های مادی و معنوی خود قرار می‌دادند، این‌ها به اضافه مواردی دیگر باعث می‌شد تا از پادشاهان شخصیت‌هایی فوق‌العاده و احتمالاً مورد توجه نیروهای الهی ساخته شود. در مبحث مشروعیت پادشاهان صفویه، معمولاً سه عامل مطرح می‌شود: یکی حق سلطنت آنان که برگرفته از مفهوم پادشاهی در ایران پیش از اسلام بود و این نظریه ادعا داشت شاهان از «فرّ ایزدی» برخوردارند. این رویه کمابیش در دوران پس از اسلام ایران نیز ادامه یافت و اصطلاح اسلامی شده‌ی «فرّ ایزدی» یعنی «ظل الله» به شاهان اطلاق می‌شد. دوم نقش مذهبی شاهان صفوی بود که از آنان به عنوان حامیان اصلی ترویج و نیز تحکیم تشیع، دست کم در قلمرو صفوی یاد می‌شد. سوم نقش مرشد کامل بودن (پیر تصوف) شاهان صفوی بود. آنان با این عنوان، رهبری قزلباشان فدایی را بر عهده گرفته بودند و از این رهگذر موفق به تشکیل یک حکومت بزرگ شده بودند. البته به نظر می‌رسد با گذشت زمان نقش مرشد کامل بودن شاهان صفوی کم‌رنگ‌تر از دوران پیش شده و دو عامل دیگر بیشتر مورد توجه قرار گرفته باشند. می‌توان نحوه مشروعیت‌بخشیدن به شاهان صفوی را از سوی مورخان، به نحوی نمایانگر اندیشه - ی سیاسی آنان نیز قلمداد نمود. مورخان دوره‌ی صفوی با به کار بردن الفاظ خاصی در دیباچه‌ی آثارشان، نگرششان را به حکومتی که قاعدتاً حکومتی سلطنتی بود که ترویج تشیع را نیز در دستور کار خود قرار داده بود، منعکس می‌کردند. مورخان به جایگاه سلطنت در کل، و پادشاهی صفویان در جز، مشروعیت داده‌اند. در ادامه می‌توان چگونگی مشروعیت‌بخشی مورخان دوره‌ی مورد نظر را به حکمرانان صفوی، در دیباچه‌ی آثارشان مشاهده کرد.

۵-۳-۲ مشروعیت‌بخشی در تواریخ سلسله‌ای: قاضی احمد، مؤلف خلاصه‌التواریخ، سلطنت را موهبتی الهی می‌دانست که به پادشاهان اعطا شده بود. او در کتابش، خداوند را به این علت که «سلاطین زمان را به خوب‌تری صورتی از کتم عدم به صحرای وجود» آورده و نیز به این خاطر که «زمام حل و عقد زمره‌ی بنی‌آدم و التیام مرام کافه‌ی امم را به دست قدرت ایشان» داده، می‌ستاید. (حسینی قمی، ۱۳۸۳: ۱) او برای حمد خداوند از واژه‌هایی چون «پادشاه»، «ملک» و «سلطنت» استفاده کرده (همان‌جا) و از این طریق به پادشاهان صفوی اعتبار می‌بخشد. امام علی<sup>(ع)</sup> را نیز «پادشاه تخت امامت» و «مالک ملک ولایت» معرفی می‌کند. (همان، ص ۲) از شاه‌عباس با صفات «عالم‌آرای، خورشید سپهر سلطنت و جهانبانی»، و «مصدق‌هی السلطان العادل ظل‌الله» یاد می‌کند. (همان‌جا) قاضی احمد علاوه بر اینکه عدالت شاه را می‌ستاید، او را در هنگام بزم به «یوسف» و در رزم به «اسدالله» تشبیه می‌کند. (همان‌جا) وی در مورد نحوه‌ی به سلطنت رسیدن شاه‌عباس، اعتقاد داشت که «مسببان قضا و قدر، به حکم خالق بشر او را تخت و دولت کامرانی و حشمت و جهانبانی داده‌اند.» (همان، ص ۳ و ۴) او می‌گوید که «موافقان ملک و ملت، از راه بندگی و رقیّت به دولت او می‌نازند و مخالفان دین و دولت، روز غزا سر به پای او می‌اندازند» (همان، ۴) احتمالاً او مخالفت با پادشاه را مخالفت با دین هم می‌دانست. قاضی احمد از مضامین مذهبی برای مشروعیت دادن به شاه صفوی استفاده می‌کند. شاه‌عباس را «مجدّد قواعد مذهب ائمه‌ی اثنی-عشر به طریق آباء‌الاکبر، محدّد جهات فضل و هنر، وارث سریر خلافت به ارث و استحقاق، جالس مسند سلطنت و حشمت در جمیع آفاق» می‌داند. (همان‌جا) او برای تمجید از شاه، دست به مقایسه‌ی او با هر کسی می‌زند؛ گاهی هم ارج سلیمان نبی و گاه هم شأن اسکندر. (همان، ص ۷) و سرانجام هم وقتی می‌خواهد بگوید که صفویان از «دودمان عبد مناف‌اند و نوری از انوار وجود حیدر کرار» (همان‌جا) فراموش نمی‌کند که آنان را «آبای کامیاب خسروان فلک» نیز بنامد. (همان‌جا) قاضی احمد از معدود مورخان دوره‌ی مورد بررسی است که به رسیدن نسب صفویان به امام موسی کاظم، آن هم به صورت مفصل می‌پردازد. (همان، ص ۷ و ۸) شاید در این دوران، عوامل مشروعیت‌بخشی برای صفویان آنقدر کافی بود که این مورد، به عنوان امری بدیهی، کمتر مورد توجه و اثبات قرار می‌گرفت.

اسکندر بیگ منشی این‌گونه شاه‌عباس را در دیباچه‌ی عالم‌آرا توصیف می‌کند: «پادشاه والا‌جاء صفوت‌نهاد صفوی اجتهاد، خاقان کشورگیر، موسوی‌حسب، حسینی‌نسب، حیدر‌نژاد که القاب همایونش به الفاظ درر، نثار خاک آستانه‌ی خیر‌البشر صلی‌الله علیه و آله و سلم، مروّج مذهب حق

ائمه‌ی اثنی عشر علیهم صلوات الله الملك الاکبر، غلام با اخلاص حضرت امیرالمؤمنین حیدر. او ادعا می‌کند که شاه‌عباس بر «پادشاهان ماتقدم، رتبه‌ی تفوق و سروری دارد» (ترکمان، ۱۳۱۷: ۲) و «انوار ظل‌اللهی از ناصیه‌ی همایونش درخشان» است. (همان‌جا) او شاه‌عباس را «با دین و داد» می‌داند و ضمن اشاره به اینکه وی «خلف صدق مرتضی، عباس» است، ابراز امیدواری می‌کند که «تا ابد پادشاه عالم» بماند. (همان‌جا) اسکندربیک در انتهای دیباچه‌ی خود نیز یادآور می‌شود که در کتابش به جای اسم هر یک از سلاطین صفوی، لقبی را به کار خواهد برد: شاه‌عباس را «حضرت اعلی ظل‌اللهی»، محمد خدابنده را «نواب سکندرشأن»، شاه‌تهماسب را «شاه جنت‌مکان علیین- آشیان» و شاه‌اسماعیل یکم را «خاقان سلیمان‌شأن» خواهد خواند. (همان‌جا) در پایان دیباچه‌اش نیز اعلام می‌کند که قصد دارد در ابتدای متن کتاب به «شرح نسب آن حضرت (شاه‌عباس) که از دودمان نبوت و ولایت، منشعب است» پردازد. (همان، ص ۱۱)

*فضلی اصفهانی* در *افضل‌التواریخ*، شاه‌عباس یکم را «غلام با اخلاص امیرالمؤمنین حیدر، مروج مذهب حنیف ائمه‌ی اثنی عشر، سلطان البر ابن خاقان البحرین، وارث رسول‌الثقلین، خادم ائمه‌ی معصومین، خلف دودمان طیبین و طاهرین» می‌داند. (خوزانی اصفهانی، نسخه خطی) فضلی قصد داشت ذکری هم از «خوارق عادات» *صفی‌الدین اردبیلی* در اثر خود بیاورد. (همان‌جا) او بر تخت نشستن شاه‌عباس یکم را رسیدن «نوبت خلافت ایران و ترویج مذهب علی عمران به خلف دودمان کرامت‌نهادش که در مسند خلافت ممتاز و در رعیت پروری بی‌شریک و انباز» بود، می‌داند. (همان‌جا) شاه‌عباس را «اعنی شاه‌باز آشیانه‌ی نبوت و امامت، شاهسوار معرکه‌ی شجاعت و شهامت، پادشاه محمدخلق علی‌کردار» (همان‌جا) می‌خواند. شاه‌صفی را هم که در آن زمان در دوران جوانی بود «پادشاه‌نشان خلف دودمان علی عمران، وارث پادشاهان عظیم‌الشأن» می‌نامد. (همان‌جا)

محمدطاهر وحید، مؤلف *عباس‌نامه*، شاه‌عباس دوم را «حجت قاطع و برهان ساطع صاحبقرانی» (وحید، ۱۳۲۹: ۴) معرفی می‌کند و تنها «یکی از محبوسان زنجیر عدالتش [را] شهرت نوشیروانی» (همان، ۵) می‌داند و توانایی‌های مافوق بشری برای او قائل می‌شود. وی را «برگزیده‌ی دادار آسمان و زمین...مفتخر تاج و دیهیم...سایه‌ی رحمت خالق بی‌چون...حیات جاویدان قالب پادشاهی...مایل شیوه‌ی دادرسی و مظلوم‌نوازی...درع متین مذهب و ملت، رمح مصقول دین و دولت» می‌نامد (همان‌جا) و همچنین شاه‌اسماعیل را «زنگ‌زدای آئینه‌ی حقیقت‌نمای ملت جعفری،

ناسخ مآثر چنگیزی و اسکندری، حارس نهال همیشه‌بهار این سلطنت والا» و البته شاه‌عباس دوم را «ظل‌الاهی» نام می‌نهد. (همان‌جا)

شاملو در *قصص الخاقانی*، شاه‌عباس دوم را «محدّد جهات پادشاهی، فصّ خاتم یداللهی، یگانه‌ی درگاه احدیت، مقرّب بارگاه صمدیت» (شاملو، ۱۳۷۱: ۷) می‌خواند و او را فردی می‌داند که «احکام الهی خاتم نبوت را به عقیده‌ی درست، فرمان‌بردار، پیروان ائمه‌ی هدی را از پیشروان، هادیان شاهراه شریعت را مطیع فرمان» (همان، ص ۷) است. او در تمجید از شاه‌عباس دوم می‌گوید: «همین بس که اولاد پیغمبر» و «کمر بسته در خدمت حیدر است» (همان، ص ۸) در ادامه هم پس از اینکه آرزو می‌کند که «یا رب ز شهنشاه، الم دور شود»، ابراز امیدواری می‌نماید که شمشیر «دو دمش که صبح عالم‌گیر است»، همچون ذوالفقار در «دهر» مشهور گردد. (همان‌جا) او اثرش را *قصص الخاقانی* نام‌گذاری و به نام شاه‌عباس دوم نمود. احتمال دارد این نام‌گذاری به خاطر موفقیت‌های لشکریان ایران در شرق باشد؛ کما اینکه مورخان پیشین نیز برای نامیدن شاهان صفوی از لقب خاقان استفاده می‌کردند.

*فندرسکی در تحفه‌العالم* در مشروعیت‌بخشی به شاه‌سلطان حسین، تلفیق عجیبی از نمادهای ملی و مضامین مذهبی را در شخصیت این پادشاه صفوی گرد آورد. تلفیقی که به نظر می‌رسد متداول‌ترین نوع مشروعیت‌بخشی در نزد مورخان دوره‌ی موردنظر ما باشد. او شاه‌سلطان حسین را شهریاری می‌داند که در عین حال شاه پاک‌دین «شریعت‌مدار» هم هست. به او القاب «شاه کهن- دانش نوجوان»، «شاه فرخ‌سرشت» و «شه مشرقین» می‌دهد (فندرسکی، ۱۳۸۸: ۳۳) و مدعی است که «از زمان آفرینش آدم» چنان شاهی بر تخت ننشسته است. (همان‌جا) اصل و نسب شاه‌سلطان حسین را «رسول و امام و شه و شهریار» (همان‌جا) می‌گوید و بدین ترتیب هر دو جنبه مذکور را به شاه نسبت می‌دهد. فندرسکی با توصیف سرزمین ایران و متمایز نمودن ایران و شاهش از سرزمین‌های همسایه، اشاره به برتری شاه ایران از نظر «حسب و نسب و بسط مملکت و تسلط بر امور سلطنت»، نام بردن از پادشاهان اسطوره‌ای ایران و اینکه آنان هم در سرزمینی حکم رانده‌اند که شاه‌سلطان حسین در آن پادشاهی می‌کرده، به ستایش از شاه پرداخته (همان، ۳۳ و ۳۴ و ۳۵) و در واقع به نوعی، به او مشروعیت هم داده است.

۳-۲-۵ مشروعیت‌بخشی در تواریخ مذهبی: شوشتری در *مجالس المؤمنین*، دولت صفویان را به حکومت امام علی<sup>(ع)</sup> پیوند می‌زند و می‌گوید «تا ظهور دولت ابدیه‌ی سلاطین صفویه‌ی موسویه انارالله براهینهم الجلیه، در میان شیعه‌ی علیه، بلیه‌ی تقیه اشتداد تمام داشته» (شوشتری، ۱۳۷۵: ۳) و

سختی فراوانی متوجه شیعیان بود؛ تا اینکه «دولت روزافزون شاهی، پشت متابعان طریق موسوی مرتضوی را قوی ساخته» و علمای شیعه با آزادی خاطر «به ذکر احوال بعضی از مشاهیر شیعه‌ی علیه از صحابه‌ی مرضیه و تابعان طریقه‌ی مرتضویه ...» پرداختند. (همان، ص ۴)

محمدفصیح نیز در اخبار علیه، خداوند را با عبارات «قاهری که صدر دیوان فتح و نصرت را به مصراع آب‌دار حسام خون‌آشام خسروان عالی‌مقام و سلاطین سعادت فرجام، مزین و آراسته داشته»، می‌ستاید. (خاکسار، محمدفصیح)

علامه مجلسی در بخش پایانی دیباچه‌ی حیات‌القلوب، به ستایش از شاه سلیمان می‌پردازد. برخی از القابی که مجلسی، به شاه نسبت داد، عبارتند از: «اعنی شاه آگاه والجاه، سپهر بارگاه، انجم سپاه، سلیمان‌نشان، دارادربان، رعیت‌پرور، عدالت‌گستر، نهال رعنای بوستان صفوت و خلافت، سایه‌ی رأفت حضرت پروردگار ذوالجلال در بام بیت‌الحرام، سلیمان‌شکوه، رافع الویه‌ی ملت بیضا و مؤسس قواعد شریعت، مؤسس اساس‌الایمان، قالع عروق‌الکفر و الطغیان، السلطان ابن السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان، مدّ الله اطناب دولته الی الظهور صاحب الزمان». (مجلسی، ۱۳۸۸: ۱۴ و ۱۵)

تواریخ مذهبی نسبت به دیگر انواع تواریخ دوره‌ی موردنظر تا حدودی در دیباچه‌های خود نقش کم‌رنگ‌تری را به پادشاهان می‌دهند. از آن جایی که این آثار، معمولا دربردارنده‌ی زندگی پیامبر و امامان بودند، شاید بیشتر از این تعریف و تمجید از شاهان، جالب و موجه به نظر نمی‌رسیده است و البته پیوند زدن پادشاهان صفوی به بزرگان مذهب، در زمانه‌ای که مردم در پی ثبات باورهای مذهبی خویش هستند، هوشمندانه‌تر به نظر می‌رسد.

مورخان دوره‌ی شاه‌عباس تا پایان صفویان برای مشروعیت‌بخشی به شاهان صفوی و مقام سلطنت، شیوه‌های مختلفی داشتند. در دیباچه‌های آثار خود به خداوند، پیامبر (ص) و امامان (ع) لقب‌هایی می‌دادند که از اشتقاقات مقام‌های سلطنتی بود. آن‌ها غالبا خداوند را از اینکه قدرت را به شاهان بخشیده، شاکر بودند و به نحوی انتخاب آنان به سلطنت را، به نیروهای ماورایی نسبت می‌دادند. در ستایش خود شاهان نیز مقام‌ها و القابی را به آنان نسبت می‌دادند که مشروعیتی منحصر به فرد را به آنان اعطاء می‌کرد. کوئین معتقد است مورخان قصد داشتند با مقایسه‌ی شاهان صفوی با تیمور، مشروعیتی به آن‌ها بدهند. (کوئین، ۱۳۸۷: ۹۲) این سخن شاید تا حدودی درست باشد؛ اما درست‌تر این است که مورخان صفوی نه تنها به تیمور، بلکه به هر شاه یا امیر و یا هر شخصیت اسطوره‌ای و مذهبی متوسل می‌شدند تا به شاهان صفوی مشروعیت بخشند. آن‌ها هم از



مضامین ایران باستان و هم از مضامین اسلامی و شیعی، برای تحسین و تمجید از شاهان صفوی استفاده می‌کردند.

#### ۶- نگاه مؤلف به تاریخ در دیباچه‌های تواریخ سلسله‌ای و عمومی در دوره مذکور

مورخان در گذشته برای تاریخ‌نگاری، هدفی قائل بودند. درست است که شیوه‌ی نگارش آنان به شیوه‌ای تحلیلی و انتقادی- آن گونه که امروز، تاریخ نگاشته می‌شود- نبود، به هر حال نگرش خاصی به تاریخ و حوادث زمان خود و گذشته داشتند که در نوع نگارش و توصیف وقایع، تأثیرگذار بود. گاهی در دیباچه‌های متون تاریخی برخی از مورخان نوعی فلسفه‌ی تاریخ از خود ارائه می‌نمودند.

۶-۱ نگاه مؤلف به تاریخ در تواریخ سلسله‌ای: قاضی احمد قمی از اینکه در زمانه او، کسی به نگارش تاریخ دست نزده است، احساس نارضایتی می‌کند؛ «اگرچه متبحرین متقدمین و متأخرین مورخین... نسخه‌ها پرداخته» بودند، او اعتقاد دارد در هر دوره‌ای، باید مورخانی باشند و تاریخی بنگارند تا «نور باصره از مشاهده‌ی آن قوت دیگر و سامعه از استماع آن حالت خوشتر افزاید». (حسینی قمی، ۱۳۸۳: ۳) شاید دغدغه‌ی قاضی احمد برای نگارش تاریخ در هر زمانی، به خاطر لزوم بازاندیشی در برخی از حوادث است.

اسکندر بیگ «مطالعه‌ی کتب سیر و تواریخ» را امری می‌داند که «فوائد آن بر همگان معلوم» است. او پرداختن به تاریخ «قریب‌العهد» را محبوب‌تر از تواریخی می‌داند که به دوران دورتر می‌پرداختند. (ترکمان، ۱۳۱۷: ۳) این شاید انعکاس علاقه‌ی عمومی دوران او بود. وی با به کار بردن لفظ «همگان»، اقتضای را که کمتر با اصطلاحات متکلف و منشیانه آشنا بود، جزو خوانندگان اثر خویش جای داد؛ بنابراین تصمیم گرفت «بی‌آنکه به سلامت عبارات و الفاظ مناسب و آراستگی لفظ و معنی مقید» باشد، اثرش را بنویسد. (همان‌جا)

به نظر می‌رسد که جناب‌بندی، مؤلف روضه‌الصفویه، آن جنبه از تاریخ را مورد توجه قرار داده که باعث لذت بردن انسان از خواندن آن می‌شود. همان‌گونه که خودش نیز اذعان دارد، قبل از نگارش کتابش، مدتی به «جمع نمودن سخنان غریب‌آمیز، مشتمل بر معانی لطایف‌انگیز از فنون حکمت و رموز خرد و نوادر حکایات سیر و نکت روایات غرر کوشیده» است. (جناب‌بندی، ۱۳۷۸: ۵۸) او حتی اگر تصمیمی قطعی داشت تا «سیر و اخبار پیشینیان» را بنگارد، بعید بود که تمایلاتش را که آکنده از علاقه‌ی به «حکمیات غریب» بود، فراموش کند. (همان‌جا)

محمد معصوم نویسنده‌ی کتاب خلاصه‌السیر معتقد است ویژگی مطالعه‌ی تاریخ این است که «خامی طبیعت را از استفاده‌ی آن پختگی به هم رسد». (خواجگی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۲۷) علاوه بر این او دوای درد خود را «به جز تسوید حالات سلف و تنمیق روایات مانقدهم» نمی‌داند (همان‌جا) و بر درمانگری روحی تاریخ تأکید می‌کند.

نظر تفرشی نویسنده‌ی تاریخ شاه‌صفی در باب تاریخ، بسیار قابل توجه است. او پرداختن به تاریخ را پس از امور لشگری و کشوری و پایان جهانگشایی‌ها، بهترین کارها می‌داند و اعتقاد دارد که تاریخ نه تنها سبب اطلاع از گذشته می‌شود، ما را در راه رسیدن به آینده نیز رهنمون می‌گردد. تفرشی علاقمند بود که از دیگر مورخان زمانه‌اش متفاوت باشد. (تفرشی، ۱۳۸۸: ۲۷) شاید پربراه نباشد که او را با قائل شدن چنین کارکردهایی برای تاریخ، از دیگر مورخان هم‌عصرش - دست‌کم در بیان فلسفه‌ی تاریخ - متمایز دانست.

شیخ حسین در نگارش سلسله‌النسب صفویه، مدعی بود که «هر چند مورخان سلسله‌ی عالی‌هی صفویه» کتب بسیاری را در باب آن سلسله از خود برجای گذارده‌اند، او می‌خواهد «بر بعضی از اطوار و احوال و اسرار اشاره» کند که کمتر به آن‌ها توجه شده (زاهدی، ۱۳۴۳: ۹) و از این طریق علایق و گرایشات خود را نیز در تاریخ، وارد کرد.

**۲-۶ نگاه مؤلف به تاریخ در تواریخ مذهبی:** هدف مورخان دینی از نگارش تاریخ تا حدودی متفاوت با دیگر مورخان است. انگیزه‌ای دینی و محرکی با عنوان کسب ثواب اخروی، در مرکز اهداف تاریخ‌نگاری این مورخین قرار دارد.

قاضی نورالله شوشتری امیدوار بود که به خوانندگان کتابش، «اعتقادات مؤمنان اثنی‌عشری» را یادآوری کند تا برای وی «دعای مغفرت» کنند. (شوشتری، ۱۳۷۵: ۵) طالقانی نویسنده‌ی خلاصه‌الفوائد «ترس از غضب قهار و خوف از عذاب نار» را به عنوان انگیزه تألیفش، بیان می‌کند. او با آوردن احادیثی از پیامبر<sup>(ص)</sup> یادآوری می‌کند که به عنوان یک عالم، وظیفه دارد آنچه را می‌داند در اختیار دیگران هم بگذارد. (طالقانی، نسخه خطی) او در واقع آگاهی‌بخشی تاریخ را در حوزه‌ی دینی مد نظر داشت. علامه مجلسی، حیات‌القلوب را در سرگذشت پیامبر و ائمه‌ی اطهار و حضرت زهرا<sup>(س)</sup> نوشت. وی کتابش را به زبان فارسی نگاشت «تا جمیع طوایف الانام، سیما جمعی از عوام را که از فهم لغت عربی عاجزند، از آن بهره‌مند گردند» (مجلسی، ۱۳۸۸: ۱۲) او آگاهی از زندگی آن بزرگان را از این جهت مهم تلقی می‌کرد که «در تقویت ایمان و یقین و رام گردانیدن نفس اماره و

انزجار... از شهوات دنیه، و میل فرمودن او به متابعت سنن مرسلین و آداب صالحین تأثیر عظیم دارد، چنانچه جناب اقدس ایزدی تعالی شأنه در قرآن مجید، برای اصلاح متمرّدان و هدایت غاویان، این طریقه‌ی مستقیمه را مسلوک داشته.» (همان، ۱۳) و نیز اعتقاد داشت که این آگاهی «موجب صرف قلوب، و استماع اکثر خلق از قصص باطله و اساطیر کاذبه که قلوب عامه‌ی جهال را تسخیر نموده‌اند، می‌گردد.» (همان‌جا)

هر کدام از مورخان دوره‌ی موردنظر، در دیباچه‌ی آثارشان، هدفی از نگارش تاریخ را ذکر کرده‌اند. برخی تاریخ را برای خوانندگان و شنوندگان آن لذت‌بخش می‌دانستند؛ برخی تاریخ را فنی می‌دانستند برای مواجهه‌ی بهتر با حوادث آینده. عده‌ای تاریخ را برای این می‌نوشتند تا خوانندگان کتابشان از آن عبرت بگیرند. عده‌ای نیز در پی ثبت برخی از نکات تاریخی - که به نظر آنان از قلم افتاده بود - بودند. برخی نیز از آن جهت که رسومات مردمان برای آیندگان نیز بر جای بماند، دست به نگارش تاریخ می‌زدند. همه‌ی آنان برای تاریخ، رسالتی را قائل بودند و البته به نحوی سعی می‌کردند تا نظرات و عقاید خود (یا حامیان و شاهان زمانه) را در دیباچه‌های آثارشان بگنجانند.

### نتیجه‌گیری

ظهور سلسله‌ی صفویان، نگرش‌های خاصی را در ذهنیت مورخان آن دوره ایجاد نمود که تا حد فراوانی منطبق با فضای سیاسی و مذهبی حاکم بود. در دیباچه‌های نسخ خطی تاریخی، بسیاری از این نگرش‌ها مطرح و منعکس شده است. در نگاه مورخان این دوره به تاریخ، می‌توان سه مفهوم عمده یافت که هر سه، ریشه در دوره پیشاصفوی دارد و معمولاً مورخان دوره اسلامی ایران، هدف از نگارش تاریخ را این سه مفهوم عمده می‌دانستند. این مفاهیم عبارتند از: لذت‌بخش بودن مطالعه تاریخ، عبرت‌گیری از حوادث تاریخی، و بیان وقایع تاریخی عمده‌ای که به نظر مورخان، سایر نویسندگان در کتاب‌هایشان به آن‌ها اشاره نکرده بودند. لازم به ذکر است که مورخان دوره‌ی مورد بحث از آثار گذشتگان خود صرفاً رونویسی نمی‌کردند؛ بلکه بیشتر به دنبال سرمشقی بودند تا دیباچه‌های خود را بر آن اساس سر و شکل دهند. آنان نیز عقاید و نیز علایق خاص خود را داشتند. البته در دیباچه متون مذهبی می‌توان نگاهی تازه به هدف تاریخ‌نگاری را سراغ گرفت و آن را استفاده از تاریخ، در نشر عقاید مذهبی دانست.

**فهرست منابع**

- پروین گنابادی، محمد. (۱۳۴۸). «دبیاچه‌نویسی» سخن، دوره ۱۸، شماره ۲۱۳ و ۲۱۴، از ص ۱۱۲۱ تا ۱۱۲۵.
- تفرشی، ابوالمفاخر بن فضل‌الله الحسینی سوانح‌نگار. (۱۳۸۸). **تاریخ شاه‌صفی**، به اهتمام محسن بهرام نژاد، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- خاکسار، محمد فصیح. (قرن ۱۱). **اخبار علیه در غزوات مرتضویه**، کتابخانه‌ی مجلس شورای اسلامی، نسخه‌ی خطی شماره‌ی ۲۲۶۷.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). **لغت‌نامه‌ی دهخدا**، تهران: مؤسسه‌ی انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ دوم از دوره‌ی جدید.
- زاهدی، شیخ حسین. (۱۳۴۳). **سلسله‌النسب**، نسب‌نامه‌ی پادشاهان با عظمت صفوی، برلین: چاپخانه‌ی ایرانشهر.
- شاد، محمد پادشاه بن غلام محیی‌الدین. (۱۳۳۵). **فرهنگ آندراج**، به تصحیح محمد دبیرسیاقی، ج ۲، تهران: کتابخانه خیام
- شاملو، ولی قلی. (۱۳۷۱). **قصص‌الخاقانی**، تصحیح و پاورقی سیدحسن سادات ناصری، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول.
- شوشتری، سیدنورالله. (۱۳۷۵). **مجالس‌المؤمنین**، تهران: کتابفروشی اسلامیه.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۶). **تاریخ ادبیات ایران**، تصحیح محمد ترابی، ج ۵، بخش سوم، تهران: فردوس.
- ضیایی، مهرداد. (۱۳۷۶). **فرهنگ‌نامه‌ی ادبی فارسی** (گزیده‌ی اصطلاحات، مضامین و موضوعات ادب فارسی)، به سرپرستی حسن انوشه، ج ۱، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات
- الفاروقی التهانوی، محمدبن‌علی. (۱۸۶۲). **کشاف اصطلاحات الفنون**، تهران: انتشارات خیام و شرکاء
- الخوزانی الاصفهانی، فضلی بن زین‌العابدین بن روح‌الله، **افضل‌التواریخ**، نسخه‌ی خطی، موزه‌ی بریتانیا، شماره‌ی or.4678.

- فندرسکی، سید ابوطالب موسوی. (۱۳۸۸). *تحفه العالم*، در اوصاف و اخبار شاه سلطان حسین، به کوشش رسول جعفریان، تهران: انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- الحسینی القمی، قاضی احمد بن شرف الدین الحسین. (۱۳۸۳). *خلاصه التواریخ*، به تصحیح احسان اشراقی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- کوئین، شعله آلیسیا. (۱۳۸۷). *تاریخ نویسی در روزگار فرمانروایی شاه عباس صفوی اندیشه گرده برداری و مشروعیت در متون تاریخی عهد صفویه*، ترجمه منصور صفت‌گل، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- وحید، محمدطاهر. (۱۳۲۹). «عباسنامه یا شرح زندگانی ۲۲ ساله‌ی شاه‌عباس ثانی ۱۰۵۲-۱۰۷۳ق» به کوشش ابراهیم دهگان، اراک:؟
- اصفهانی، محمد معصوم بن خواجگی. (۱۳۶۸). *خلاصه السیر*، به تصحیح ایرج افشار، تهران: انتشارات علمی.
- مسعود شیرازی، قطب‌الدین محمود بن ضیاء‌الدین. (۱۳۸۵). *دره‌التاج*، به تصحیح سید محمد مشکوه، ج ۱، تهران: انتشارات حکمت.
- معین، محمد. (۱۳۸۱). *فرهنگ فارسی معین*، یک جلدی، براساس فرهنگ شش جلدی، تخلص، ویرایش و اضافات: واحد پژوهش و برنامه‌ریزی، تهران: انتشارات معین.
- جناب‌دی، میرزابیگ حسن بن حسینی. (۱۳۷۸). *روضه‌الصفویه (تاریخ دوره‌ی صفویه)*، به کوشش غلامرضا مجد طباطبایی، تهران: بنیاد موقوفات افشار، چاپ اول.